هو العلیم

حقیقت ولایت و توسل به سیدالشهدا علیه السّلام

شب ۲۷ ذی‌الحجّةالحرام ۱۴۲۶ ه.ق - جلسهٔ عصر جمعه

بیانات

آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذُ بِاللَـه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسم اللَـه الرَّحمنِ الرَّحيم

و صلَّى اللَـه عَلىٰ سَيّدِنا و نَبيِّنا أبى‌القاسِمِ مُحمّد

اللَهمّ صل عَلىٰ محمّد و آل محمّد و عَلىٰ آله الطّيّبين

الطّاهرين

و اللعنة عَلَىٰ أعدائِهِم أجمَعينَ

ایام محرّم نزدیک است و مجالی برای جلسه جدید عنوان نبود لذا گفتیم یه چند کلمه‌ای راجع به اهتمام این ماه و عزاداری سیدالشهدا و مسائلی که در حول این مطلب هست از حافظه‌مان تا آنجایی‌که اجازه می‌دهد از مطالبی که از مرحوم آقا [علامهٔ طهرانی] و مسائلشان، صحبت‌هایشان در آن زمان‌ها در کیفیت کارشان و عملشان بوده است خدمت رفقا عرض کنیم.

بلاشک و لاشبهه مسئلهٔ توسّل به ائمه علیهم‌السلام و استناد همهٔ امور و همهٔ افعال به

ولایت این اصل و اساس دین است. و اصلاً شیعه فرقش با سایر فرق اسلامی روی همین اصل است. سایر فرق مسئلهٔ امامت را در حدّ یک بیان مسئله و زعامت، تلقی می‌کردند؛ یک شخصی که ولیّ مسلمین است آن کسی است که بتواند ــ در کتب خودشان هم این‌طور معنای ولایت را تعریف کرده‌اند ــ

ولیّ به آن شخصی گفته می‌شود که بتواند حدود و ثغور بلاد را حفظ کند و امنیت و عدالت را در اجتماع به‌وجود بیاورد و ظلم را از بین ببرد و حق مظلوم را بستاند و نسبت به آبادی و عمران بلاد کوشش کند و از وقوع منکرات در جامعه جلوگیری کند. این شخص شخص ولیّ خواهد بود.

این مسئله اگر ما بخواهیم نسبت به آن توجه کنیم این شخص یک فردی است که الان در عرف ما به یک نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور گفته می‌شود. چون رئیس جمهور هم همین است دیگر؛ دولت تشکیل می‌دهد و با تشکیل دولت و تصدّی افراد مختلف در موقعیت‌ها و مسئولیت‌های مختلف آنچه که موجب

نیاز جامعه است برآورده می‌کند و آنچه که موجب خرابی و فساد جامعه است جلوگیری می‌کند.

منتها فرقش با سایر رؤسای جمهور این است که در ریاست جمهور در سایر بلاد آن دین و اعتقاد شرط نیست، بلکه صرف ایجاد امنیت و رشد و ترقی را کافی می‌دانند. اما بنابر تعریفی که آقایان می‌کنند در اینجا اسلام و اطلاع بر مسائل فقهی حتی در حدّ تقلید هم کفایت می‌کند. این می‌شود ولیّ مسلمین. ولی از دیدگاه شیعه مسئلۀ ولایت یک مسئلۀ دیگری است.

متاسفانه امروزه بسیاری از ارباب علم و مُتشبّهین به مکتب تشیّع آنها هم برای خالی نبودن عریضه و همرنگ با جماعت شدن آنها هم مسئلۀ ولایت را به همین مطلب سوق می‌دهند؛ ولایت مسلمین یعنی: زعامت مسلمین و به‌دست گرفتن نظام سیاسی، اقتصادی و دینی در همین تعریفی که عرض شد. ولی آنچه که از متن واقع و حقایقی که به دست ما رسیده به دست می‌آید مسئلۀ ولایت اصل و اساس است. الان امام زمان علیه‌السلام هیچ حکومتی را به دست نگرفته است. حتی یک شهر را هم حضرت

مسئولیتش را به دست نگرفته است. و هیچ دخالتی در رتق و فتق ظاهری و مُشاهَد ما ندارد.

حضرت الان کدام کشور را عهده‌دار است؟ کدام شهر را عهده دارد؟ راجع به کدام مسئله... ولی هیچ تفاوتی از نقطه‌نظر ولایت با سایر ائمه و با امیرالمؤمنین علیه‌السلام ندارد. و همان حقیقتی که در امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از رسول خدا منتقل شد به آن حضرت همان حقیقت بدون یک سر سوزن کم یا زیاد الان منتقل شده به حضرت بقیةاللَـه. هیچ تفاوتی در اینجا ندارد. همان‌طوری که هیچ فرقی بین زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام در همان وقتی که در منزل خانه‌نشین بود او را از حکومت عزل کردند و بر علیه او کودتا کردند و او را از دایره بیرون راندند. به همین ملاک مردم از ولایت همین‌قدر را فهمیدند که یک نفر بیاید ولو ابوبکر! بیابد حکومت رابه دست بگیرد فتح و فتوحات بکند. برای آنها غنائم بیاورد و جلوی فساد و خرابی را بگیرد و یک نمازی هم بخواند.

حالا هر چرت‌وپرتی بالای منبر هر مزخرفی

گفت بگوید اشکالی ندارد. این معنای ولایت پس از زمان پیغمبر بود. بر این اساس گفتند: ما به علی احتیاجی نداریم! چون همین‌ها در ابوبکر هم تأمین می‌شود. همین مسائل در عمر هم تأمین می‌شود. عمر هم همین کارها را می‌کرد. ایران را عمر فتح کرد. بلاد دیگر... لشکرکشی‌ها از زمان عمر شروع شد دیگر. آنها فتح کردند و الان یکی از افتخارات اهل تسنّن همین فتوحاتی است که عمر در زمان خودش انجام داده است. مسلمین فتح می‌کردند افتخارش نصیب عمر می‌شد. درست شد؟!

این مطلب همین قضیه‌ای است که الآن هم ما این مسئله را داریم مشاهده می‌کنیم. همین مسئله را یعنی اینکه بعضی‌ها می‌آیند و به این کیفیت حالا یا اهل‌تسنّن یا غیر اهل‌تسنّن ولایت را به این نحوه معرفی می‌کنند اینها درکشان از ولایت فقط زدن و بستن و حبس‌کردن و آزادکردن همین است. بالاتر از این دیگر فکر دیگری ندارند.

یادم هست در همان سال اول انقلاب و پیروزی انقلاب، بعضی از همین آقایان معروف که الان هم حیات دارد ایشان در عزاداری سیدالشهدا گفته بود

که: مهم این است که تظاهرات کنید! من نمی‌گویم عزاداری نکنید عزاداری بکنید ولی تظاهرات بکنید. در قالب تظاهرات عزاداریتان انجام بشود! این همین طرز فکر است، همین است. یعنی سیدالشهدا و امام حسین و این مسئلهٔ ولایت و اینها اینها در همین حدود رتق و فتق امور و رعایت مصالح جامعه و جلوگیری از منکرات و فساد در جامعه است. و چون الان این مسئله به این کیفیت تحقق پیدا کره است پس باید این را تقویت کرد و نباید عزاداری غلبه کند بر این مسئله بلکه این مسئله به‌عنوان اصل قرار بگیرد و سایر مسائل در حول‌وحوش و دور این قضیه باید دور بزند.

پس ببینید یک طرز فکر است. یک طرز فکر که آن طرز فکر حالا به‌جای امیرالمؤمنین، عمر را گذاشته است. الان هم هیچ تفاوتی نمی‌کند! حالا امام زمان آمد چه بهتر نیامد هم حالا علیٰ‌کُل‌حال مطلب می‌گذرد. مسئله حل می‌شود. درست شد؟! ولی در فرهنگ شیعه مسئلهٔ ولایت یعنی مسئلهٔ توحید؛ ما برای چه کسی نماز می‌خوانیم؟ برای خدا

نماز می‌خوانیم. درست شد. ما برای رسیدن به توحید نماز می‌خوانیم. برای جداشدن از نفْس و کنار گذاشتن أنانیّت داریم نماز می‌خوانیم.

ما برای فنا داریم نماز می‌خوانیم. ما برای حذف هویّت خود داریم نماز می‌خوانیم. این نمازها الاکلنگ که نیست. این نماز یعنی یک قدم به سوی او و از خود دور شدن. یک قدم پا روی هویٰ گذاشتن. یک قدم پا روی مصلحت‌اندیشی‌های اجتماعی و روزمره کردن. حالا فعلاً به صلاح است این کار را شما انجام بدهید این مصلحت اندیشی‌ها این حفظ منافع اینها چیست؟ اینها امور دست‌وپاگیری است که ما را از حرکت به‌سوی توحید مانع می‌شود.

این نمازی که می‌خواهیم بخوانیم می‌گوییم: خدایا من به سوی تو آمدم. خدا می‌گوید با چه آمده‌ای؟ با آن منویّاتت آمدی و با کوله‌بارت آمدی؟! و با بارهایی که روی دوشت گذاشتی آمدی؟! و با دل پر از أنانیّت و منافع و مصالح و حفظ خودیت و حفظ محوریت، با این آمدی؟! می‌گوییم: نه خدایا با اینکه نمی‌خواهیم بیاییم. می‌گوید: پس بگذار.

پس این چه نمازی است می‌خوانی؟ وقتی که داری نماز می‌خوانی اینها را کنار بگذار و بعد بیا به سمت من. اینها را کنار بگذار و بعد بیا در اینجا و در این مسیر و در این جریان، خودت را قرار بده. این نمازی که انسان می‌خواند می‌خواهد به سمت توحید برود. توحید چیست؟ توحید همان ولایت است. ولایت همان توحید است.

ولایت یعنی اراده و مشیّت پروردگار ولایت یعنی حقیقتی که آن حقیقت با توحید فقط فرقش در مقام بروز و ظهور است. شما آن مقام هوهویّت و اطلاق را به مرتبهٔ ظهور برسانید می‌شود ولایت. پس ولایت همان است، هیچ تفاوتی ندارد. و به عبارت دیگر راه به سوی توحید است. و این ولایت ظاهر ندارد، تعین ندارد. امام زمان علیه‌السلام که بدنش تجلی به ولایت نیست. نمازی که ما می‌خوانیم این نماز گرچه به سمت کعبه است ولی کعبه هیچ‌وقت در نظر ما نباید بیاید. اگر بیاید نماز ما باطل است؛ یعنی ما به سنگ نباید نماز بخوانیم جهت را باید در نظر بگیریم جهت را. الان فقها فتوا می‌دهند بر اینکه

کسی که نماز در بالای کعبه می‌خواند باید لب لب کعبه نایستد چون در مقابلش دیگر چیزی نیست! بسیار حرف خنده‌داری است!

اینها خیال می کنند در نماز حتماً سنگ باید جلوی انسان باشد تا صدق کعبه بکند! اگر کسی که در لب بام کعبه نماز بخواند دیگر در مقابلش هوا است. انسان که به هوا نماز نمی‌خواند. پس نمازش باطل است. باید یک‌خرده بیاید عقب که جلویش مقابلش سنگ باشد این دیوارهٔ بام باشد تا صدق کند که دارد به کعبه نماز می‌خواند. جان من! کسی که در خود کعبه نماز می‌خواند که دیگر این حرف را ندارد. برای شخصی که خارج از کعبه است کعبه جهت است نه برای کسی که در خود کعبه است. کسی که در خود کعبه است که دیگر سنگ نمی‌خواهد. کسی که در خود کعبه است در خود کعبه است.

برای مصلی خارج از کعبه باید یا نفْس کعبه و یا سمت او قبله باشد. اما مصلی در نفْس کعبه دیگر برای او نمی‌شود سنگ آن قبله باشد او در خود کعبه قرار گرفته است. پس سنگ هیچ‌وقت قبلهٔ ما نیست.

اشتباه نکنیم. ما و قتی داریم به کعبه نگاه می‌کنیم نباید نگاه کنیم به کعبه به عنوان سنگ این سنگ‌هایی که در روی همدیگر قرار گرفته و این بنا را تشکیل داده است. باید نگاه به سنگ بکنیم ولی توجّه ما به سمت باشد نه به سنگ. این نماز است. توجه ما باید به حدّ باشد باید به آن حقیقتی باشد که در آن حقیقت در این چهارگوش ظهور پیدا کرده است و اراده الهی تعلق گرفته بر اینکه این سمت‌ها به این کیفیت و به این نحو قرار بگیرد. آن وقت این ولایت که در جسم امام زمان علیه‌السلام نیست. جسم امام زمان مثل سایر اجسام فرق نمی‌کند. گلبول سفیدش همان مقدار است. گلبول قرمزش همان مقدار است. پلاسمایش همان مقدار است.

البته حضرت رعایت صحت و سلامت را می‌کند. قطعاً آن معدل‌ها آنها در حضرت به‌نحو تام است. ما حالا یا قندمان می‌رود بالا یا نمی‌دانم کلسترول و روغن و چربی و از این چیزها نه، در حضرت همه چیز نرمال، دقیق همیشه به یک منوال می‌ماند. نه، بدن حضرت مثل بقیهٔ افراد است.

نه‌چندان قد بلندی دارد حضرت نه‌چندان قد کوتاهی دارد؛ متوسط القامه است. سیمایش مثل سایر افراد است. ما خیال می‌کنیم ولایت یعنی همین یعنی همین چشم و ابرو و همین گوش و بینی و دهان و همین مژه و همین صورت این معنای ولایت است. حضرت به ما می خندد می‌گوید: ماشاءاللَـه به این فهمت! تو از ولایت فقط همین را فهمیدی!

این چشم و ابرو و گوش و بینی یک روز می‌رود زیر خاک و خاک می‌شود. گرچه بدن ائمه علیهم‌السلام به‌واسطهٔ همان قدس و طهارتی که دارد آن همیشه حیات دارد و زنده است. ولی تصور نکنید اگر یک روزی بیاید و بدن امام رضا علیه‌السلام تبدیل به خاک بشود از امامت آن حضرت کم می شود. نخیر، یک همچنین حرفی نیست. بدن مثل سایر بدن‌ها یا در تحت شرایط شیمیایی مناسب قرار می‌گیرد همین‌طور می‌ماند. آن شرایط شیمیایی غیرمناسب او را تبدیل به خاک می‌کند. هیچ از امامت و ولایت امام رضا علیه‌السلام کم نمی‌شود. مگر همین بدن امام حسین نبود که له کردند. خب له کردند دیگر زیر سم اسب اسب ۳۰۰ کیلویی ۴۰۰

کیلویی را آوردن روی یکی خب چه کار می‌کند خب چه بر سر این می‌آورد؟ مگر همین بدن حضرت علی اکبر نبود که همه‌اش تک‌تکه شده بود دیگر. خب مگر حضرت علی اکبر چه بود دیگر تالی‌تلو معصوم بود دیگر.

این‌طور نیست دیگر قرار بر این باشد که حالا فرض کنید یک نفر ولیّ باشد بدنش هم باید سالم بماند. حالا مِن‌باب‌مثال می‌گویم اگر اینها در روز عاشورا آتش روشن می‌کردند و بدن امام حسین را می‌سوزاندند آیا ذغال نمی‌شد؟ می‌شد. چرا؟ شاید می‌شد. حالا این کار را نکردند. مگر بسیاری از بزرگان را این کار نکردند بدنشان را نسوزاندند و خاکسترشان را در رودخانه نریختند. از همین بزرگان از همین عرفا مگر نبوده است؟ این هیچ دلیلی بر این نیست که حالا این مسئلهٔ ولایت باید بیاید و خود ظاهر را هم به این کیفیت حفظ کند. نه!

پس بنابراین اصل و اساس این همان حقیقت ولایت امام علیه‌السلام است که در این زمان تجلی در نفْس مبارک امام زمان علیه‌السلام کرده است، آن

نفْس آن حضرت. پس بنابراین تمام این نمازهایی که خوانده می‌شود و به سمت توحید دارد همهٔ این نمازها به سمت ولایت امام زمان است. همهٔ اینها برای رسیدن به اوست. منتها ما در نماز از آنجایی که ضعف داریم توان جمعیت نداریم نمی‌توانیم بین دو حیثیت وحدت و کثرت جمع کنیم. گفتند فقط باید به خدا توجه کنید.

اگر فردی بتواند این دو مطلب را جمع کند خواهد دید که توحیدی که دارد نماز را به سمت آن توحید و آن حقیقت می‌خواند با ولایت امام علیه‌السلام تفاوتی ندارد.

پس چه اینکه انسان خدا را در نظر بگیرد چه اینکه امام را در نظر بگیرد هیچ فرقی نمی‌کند هیچ تفاوتی ندارد. این مسئله مسئلهٔ ولایت است نه ظاهر امام علیه‌السلام را ظاهر امام را در نظر گرفتن، صورت است و مصلی نباید به صورت توجه کند. حقیقت و باطن امام علیه‌السلام که همان مقام اراده و مشیّت پروردگار است و آن حقیقتی است که به ظهور می‌آید آن حقیقت را انسان قبله‌گاه خودش قرار بدهد.

بر آن حقیقت سجده کند. بر آن حقیقت رکوع کند. بر آن حقیقت سجود کند. بر آن حقیقت حمد و سوره بخواند. اینجا دیگر تفاوتی نمی‌کند. اینجا دیگر مسئلهٔ ولایت و مسئلهٔ توحید یکی می‌شود.

چه اینکه در اینجا بگوییم: «لا اله الا هو» و همهٔ آثار و تعیّنات را منحصر در مقام هوهویّت کنیم چه اینکه بگوییم: «هو اللّـه الواحد القهار» مقام هوهویّت را در واحدیت که مقام ولایت است بخواهیم بیاوریم هیچ در اینجا تفاوتی نمی‌کند هر دوی اینها یکی است.

آن وقت دیگر در اینجا مطالب خیلی زیاد است دیگر صحبت خیلی دقیق می‌شود و خیلی ظریف می‌شود و دیگر کلمات بزرگان در [کتاب] روح مجرّد اشاره به همین مسائل دارد رفقا مطالعه کنند و اهل نظر در اینجا مطالب را از آنجا پیدا کنند. خلاصه این ولایت همان چیزی است که شیعه باید تمام حساب و کتاب خودش را باید اینجا قرار بدهد. تمام بزرگان گفتند که توسّل به امام حسین علیه‌السلام توسّل به سیدالشهدا این کلید راه انسان است. و روی

این قضیه هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد. هیچ شکی وجود ندارد.

از زمان حضرت آدم، انبیا، اولیا، عرفا، همه همهٔ اینها روی این مسئله تکیه کردند؛ مرحوم قاضی، مرحوم آقای حدّاد، مرحوم آقا [علامهٔ طهرانی] رضوان‌اللَـه‌علیهم‌اجمعین چقدر روی این قضیه و روی این مطلب پافشاری می‌کردند. دقتشان، عنایتشان، اصرارشان بر اقامهٔ مجالس سیدالشهدا علیه‌السلام این یک مسئلهٔ تصنع و ظاهرسازی نبود. ظاهرسازی نبود قضیه. هیئت نمی‌خواستند درست کنند. منظورشان از اقامهٔ این مجالس ثواب بردن نبود، بالاخره ثواب دارد دیگر. مجلس سیدالشهدا ثواب دارد. سینه زدن ثواب دارد. عزاداری ثواب دارد. نه، منظور، وارد شدن در حریم امام حسین بود این بود منظور ثواب می‌خواهند بدهند، می‌خواهند ندهند. ملائکه مبارک خودشان باشد ما ثواب نخواستیم!

منظور از اقامهٔ این مجالس وارد شدن در این حریم بود. وارد شدن در این حیطه بود. چون وقتی مجلس سیدالشهدا اقامه می‌شود روح آن حضرت

می‌آید و آنجا را می‌گیرد و پر می‌کند. کسانی که در آنجا هستند تحت تأثیر آن روح و آن نفْس قدسی قرار می‌گیرند. اینکه حالت لطافت و بکاء و عطوفت و رحمت برای افراد حاصل می‌شود به‌خاطر این مسئله است که نفْس آن حضرت می‌آید و در آنجا شامل می‌شود و آنجا را می‌گیرد.

یکی از رفقا تعریف می‌کرد می‌گفت در آن ایام خود مرحوم آقا خیلی به این جهت خیلی علاقه داشتند به این مسئله خیلی عجیب. در آن ایامی که ظاهراً روز هفت بود که برای ایشان یا روز سالی بود، سال گرفته بودند برای ایشان. یک شخصی که ارتباطی دارد با ما و اینها او می‌گفت من نشسته بودم داشتم می‌دیدم خب قرآن خوانده می‌شد و اینها می‌گفت هیچ مسئله نبود همین‌که روضه شروع شد یک‌مرتبه دیدم حضرت آقا آمدند و روی بالکن نشستند و خودشان با عزادارها شروع کردند به سینه زدن. یعنی این خیلی عجیب است ها یعنی قرآن خوانده شد، نمی‌دانم صحبت شد شعر خوانده شد اینها ولی حساب عزاداری یک حساب دیگر است

مسئله فرق می‌کند.

در تمام آن ایامی که در آنجا بود افراد برای ما نقل می‌کردند که می‌دیدند همین که موقع عزاداری می‌شد یک‌دفعه مرحوم آقا حضور پیدا می‌کردند می‌دیدند خب می‌دیدند دیگر. خب این حکایت از چه می‌کند؟ حکایت از این می‌کند که این حقیقت یک حقیقت زنده است که باید ما به دنبال این حقیقت برویم. در صحبت‌هایمان باید دنبال این مسئله برویم به این‌طرف و آن‌طرف نباید فکر کنیم این چه کرد و آن چه کرد و فلان از این حرف‌های هزارتاش یک غاز هم ارزش ندارد. به دنبال سیدالشهدا باید برویم. به دنبال مکتبش باید برویم. به دنبال پیروی کردن از او باید برویم. مجلس صرفاً مجلس عزاداری و سینه‌زنی نیست. این را رفقا اطلاع دارند از مرام و مکتب ایشان.

من یادم است در همان زمان سابق وقتی در ایام عاشورا از مسجد قائم دستهٔ سینه‌زنی می‌رفت بیرون هم در روز تاسوعا هم در روز عاشورا دستهٔ [سینه‌زنی] می‌رفت بیرون. بعضی از سال‌ها آن نوحه‌ای که در مسجد خوانده می‌شد و آن دستهٔ

سینه‌زنی حرکت می‌کرد آن نوحه نوحهٔ جانداری بود، نوحهٔ جاندار با روح، تکان‌دهنده مرحوم آقا خوششان می‌آمد. می‌گفتند: امروز فلانی خدا حفظ کند همان مرشد [اکبر] حفظه‌اللَـه که حیات دارد و الان هم توفیق خدمتگزاری اهل‌بیت نصیبش شده آقا مرشد اکبر می‌گفتند: امروز خوب نوحه‌ای خواند. یادم است یک سال خیلی وقت پیش این قضیه برای فرض کنید که ۳۵ سال پیش در نظرم می‌آید این نوحه را خوانده بود:

«این طرز گفتار حسین است *** پند گهربار حسین است
ای خفتگان بیدار *** از خواب ذلت‌بار
هیهات هیهات»

این را و آن افراد که آن روز مرحوم آقا [علامهٔ طهرانی] خیلی خوششان آمد به من گفتند: آقا سید محسن امروز خیلی نوحه خوب بود.

یک سال بعد نوحه مثلاً نوحه دیگری بود مثلاً یک نوحه نمی‌دانم یادم است:

«زینبش روبرو شد عزادار او *** وای حسین جان! وای حسین جان!»

ایشان می‌گفتند: این چه نوحه‌ای بود؟ این چه بود؟! «زینبش روبرو شد عزادار او وای حسین جان» نوحه بایستی جان داشته باشد تکان بدهد. التفات می‌کنید؟

این عرفا سیاست باز نبودند ها! حقیقت این بود. حالا همه چیز شده سیاسی همه چیز شده در راستای مسئلهٔ سیاسی و دیگر از این طرفی دیگر ما افتادیم! اصلاً امام حسین را همه را ول کردیم آمدیم سراغ .... ولی نه، یک عارف، یک ولیّ خدا، سیاسی نیست. حقیقت دین را در پیروی از سیدالشهدا می‌داند این است مسئله.

سیاست در دیدگاه یک عارف یک میلیاردم واقعیت است، یک میلیاردم است. همهٔ مسئله، پیروی از امام حسین است؛ حالا چه در سیاست باشد، چه در اقتصاد باشد چه در ارتباط باشد، چه در ارتباطات باشد چه در مسائل نفْسی باشد، مسائل شخصی باشد ۹۹۹ میلیونش مربوط به مسائل شخصی و مسائل نفْسی است. مسائل سیاسی چکار دارد؟ سیدالشهدا که می‌گوید: «ای خفتگان بیدار، از خواب ذلت بار، هیهات هیهات!» این هیهات هیهات را دارد به ما می‌گوید. به نفْس باید گفت هیهات هیهات.

حضرت دارد می‌گوید: من از علی اکبرم گذشتم از علی اصغرم گذشتم، اینها را تکه‌تکه کردم. تو از

یک بچه‌ات نمی‌گذری که راه راست به او نشان بدهی. به‌خاطر هزارتا مصلحت، مصلحت‌اندیشی می‌کنی که چه؟ که خانواده بهم نخوره که ارتباط زن و شوهر بهم نخوره. هیهات هیات را دارد به ما می‌گوید امام حسین. حضرت دارد می‌گوید: من تمام زن و بچهٔ خودم را به اسارت و غل و زنجیر انداختم بچهٔ خودم امام سجاد را به زنجیر و غل انداختم که تا موقع وفات و شهادت امام سجاد آثار این غل بر پشت حضرت بود و بر زانوهای حضرت تا آخر عمر این آثارش وجود داشت.

این کارها را همه را کردم برای چه؟ به‌خاطر اینکه بیایی برای من سینه بزنی؟ هزار سال می‌خواهم نزنی! برای من برای چه می‌خواهی سینه بزنی؟! برای چه می‌خواهی سینه بزنی؟! این کارها را کردم تا اینکه تو را از غل و زنجیر هویٰ و هوس بخواهم در بیارم. در آمدی، آمدی به دنبال من در نیامدی، نمی‌خواهد برای من سینه بزنی! بیخود زحمت نکش. به‌جای گریه برو بخند. گریه برای چه کسی می‌خواهی بکنی؟ عجیب است یک روز روز عید

فطر بود من یادم است مرحوم آقا در آن خطبهٔ عید فطر آمدند این مطلب را گفتند:

اگر امام حسین در روز عاشورا بدن حضرت علی اکبر را بیاورد در کنار دستش قرار بدهد و بگوید: من برای حفظ دین و برای حفظ حق و برای حفظ انسانیت و ارزش‌های والای معنوی آمدم این کار را انجام دادم خودم را به این روز انداختم خودم را... شما چه کار کردید؟ شما چه قدمی برداشتید؟ ما چه جوابی داریم بگوییم؟ بگوییم ما این کار را کردیم. خب این عجیب است دیگر.

این حاجی که الآن دارد می رود در منیٰ و موقع ذبح می‌خواهد ذبح بکند نباید بنشیند به اینکه خبر ذبحش می‌آید و این هم بلند بشود حلق بکند یا تقصیر! من تعجب می‌کردم این افراد بلند می‌شوند پول می‌دهند می‌آیند اینجا حج انجام می‌دهند. موقع حلق که می‌شود می‌گویند: نه و فلان و... فلان آقا فتوا داده به اینکه حلق جایز است! و واجب نیست! و آن می‌گوید: خب صلاح بر این است و آن می‌گوید: فلان یک‌خرده تقصیر کنیم و...

مرحوم آقا [علامهٔ طهرانی] می‌فرمودند: کسی که

حلق نکند اصلاً آثار حج در او ظاهر نمی‌شود. خب تو که پول دادی، تو که آمدی اینجا زحمت کشیدی... خب بندهٔ خدا چرا کاری می‌کنی که نفع نبری؟ چرا هویٰ و هوس خودت را در اینجا زنده نگه می‌داری؟ چرا پا نمی‌گذاری؟ خب تو که این راه را آمدی خب بیچاره! تو که پول خرج کردی تو که این راه را آمدی تو که این زحمت کشیدی خب این دو سانت موها را هم بزن دیگر بابا می‌بیند نه، می‌آید نمی‌زند.

حالا این می‌آید برای امام حسین هی سینه می‌زند هی سینه می‌زند چه فایده؟ تو که از یک موی خودت نمی‌توانی بگذری یعنی چه؟ یعنی اگر به او بگوییم ده میلیون هم می‌دهد ها از ده میلیون می‌گذرد ولی اینجا گیر می‌کند. ما می‌گوییم: اِ، اینکه چیزی نیست. نه خیلی چیز است اتفاقاً خیلی مهم است.

نفْس نسبت به تعلقاتش تفاوت می‌کند؛ برای یکی نه، این قضیه مهم نیست. هر روز هم سرش را بتراشد مهم نیست. ولی یک چیز دیگری مهم است هر کسی یک گیری دارد امام حسین آمد که مارا از

همهٔ گیرها دربیاورد. وقتی که انسان دارد نحر (قربانی) می‌کند باید ببیند که الان دارد خودش را ذبح می‌کند نفْس خودش را دارد ذبح می‌کند نفْس دارد ذبح می‌شود. مسئلهٔ حلق هم خیلی آسان است. باید برویم دنبال آن چیزهایی که در این نفْسمان گیر کرده آن را ذبح کنیم آن روزنه‌ها آن چیزها آن زوایا آن مخفی‌هایی که در نفْس چیزهایی که مخفی هست در نفْسمان و در موارد مختلف بروز پیدا می‌کند.

تا بروز پیدا کرد حواسمان جمع باشد ها این همانی است که باید ذبح می‌شد ها نشده است اگر می‌شد الان بروز پیدا نمی‌کرد. متوجه بشویم تنبه پیدا بکنیم. برای حضرت ابراهیم خدا آمد این فرزندش را آمد مَعبر قرار داد برای حرکتش. فردی که بچه پیدا نکرده حالا بچه پیدا کرده در سنین پیری بوده آن هم یک همچنین بچه‌ای آن هم یک همچنین تعلقی آن هم حضرت اسماعیل به این نحوه.

اول در خواب دید در رؤیا دید، توجه نکرد. دوباره در رؤیا دید، برای بار سوم دید. نه، مسئله مسئلهٔ واقعی است. حالا فقها می‌آیند می‌گویند که اوامر الهی در این مسئله از اوامر امتحانیه است!

خدا که اوامر امتحانیه ندارد؛ اوامر امتحانیه برای کشف حقیقت است نسبت به آمر در بروز و ظهور فاعل نسبت به فعل. برای خدا که همه چیز روشن است. آمر در اوامر امتحانی قصد فعل را ندارد یا در نهی قصد عدم فعل را ندارد بلکه کشف مسئله و کشف مقام اطاعت و انقیاد برای آمر مورد لحاظ است نه خود فعل خارج یا عدم فعل خارج و انحاء فعل خارج. این را می‌گویند اوامر امتحانی.

فرض کنید یک نفر نمی‌داند آیا این شریکش در شرکت خائن است یا نه. یک کاری انجام می‌دهد تا بفمد. نمی‌داند که آیا فرض کنید که این شخصی که در منزل کار می‌کند صداقت دارد یا ندارد.

النگو را می‌اندازند یک جا بعد می‌بینند آیا برداشت یا برنداشت. آیا آورد داد یا برداشت در جیبش گذاشت و رفت فروخت. می‌فهمند این چیست خائن است یا نه. افراد، اشخاص در امتحاناتی که می‌کنند در کارهایی که انجام می‌دهند برای کشف چیست برای کشف حقیقت است دیگر.

خدا که برایش کشف معنا ندارد. پس اصلاً این

اوامر امتحانیه برای خدا نیست؛ اوامری که از ناحیهٔ پروردگار یا آمر صادر می‌شود یا مقصود، فعل خارج است یا مقصود، رشد خود مأمورٌبِه است مأمور است. فقط همین است. خدای متعال د رامر به ذبح حضرت اسماعیل مقصود او ذبح نبود مقصود او عبور حضرت ابراهیم بود نه کشف بود امتحان هم نبود. اصلاً امتحان نبود.

حضرت ابراهیم در این مسئله، گیر داشت و با این عمل از اینجا عبور کرد و مأمورٌبِه را انجام داد. لذا می‌گوید: ﴿إِنِّي أَرىٰ فِي المَنامِ أَنِّي أَذبَحُكَ﴾ «دارم می‌بینم ذبحت می‌کنم.» نه اینکه سرت را جدا کردم ها، دارم چاقو می‌کشم. ﴿أَذبَحُكَ﴾ ها! دارم دارم چاقو می‌کشم. منتها تصورش این بود که این ذبح خواهد شد. اگر حضرت ابراهیم می‌دانست که ذبح نمی‌شود که هنر نکرده بود. اگر بنده هم بودم به جای چاقو شمشیر می‌آوردم می‌کشیدم هنر نیست.

با تصور اینکه سر جدا خواهد شد به فرزندش گفت: ﴿فَانْظُرْ ماذا تَرى قالَ يا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤمَر﴾ او چه بچه‌ای بود او چه بود؟ چیز عجیبی بود. ﴿فَانْظُرْ ماذا تَرى﴾ چه داری می‌بینی؟ من دارم ذبحت می‌کنم

و سر تو هم جدا خواهد شد.

«اَلخلیل یَأمُرُنی و الجلیل یَنهانی» برای آن موقع نبود برای بعدش بود. آن موقع این حرف‌ها نبود. حضرت ابراهیم با قطع به اینکه سر حضرت اسماعیل جدا خواهد شد و حضرت اسماعیل با قطع به اینکه سرش جدا خواهد شد آمد و این عمل را در خارج انجام دادند. لذا حضرت ابراهیم عصبانی می‌شود می‌بیند وقتی که این چاقو نمی‌برد می‌بیند: اِ، اِ، اِ، نفْسش گیر کرده در اینجا چرا این انجام نمی گیرد که بگذرد؟

چرا این امر خدا دارد انجام نمی‌گیرد و این از انجام دادن این مأمورٌبه عاجز است. این عجز برای او مشکل آمد زد چاقو را به سنگ گفت:چرا نمی‌بُرّی؟ یک‌دفعه به صدا در آمد: «اَلخلیل یَأمُرُنی و الجلیل یَنهانی»

آنجا وقتی این کار را کرد یک‌دفعه عبور کرد. خدا گفت: نه دیگر، مقصود این بود که تو بگذری و الان هم گذشتی. و مقصود این بود که او بگذرد و الان هم حضرت ابراهیم و هم حضرت اسماعیل لایق مقام ولایت شدند. وقتی گذشتی حالا لایق

ولایت شدی حالا دیگر هیچ چیزی نداری! حالا دیگر شدی آینه! حالا دیگر شدی صاف! حالا دیگر هیچ موجی نداری! حالا دیگر هیچ برای خودت نداری! آن مقام خلافت اللهی در اینجا طلوع کرد متجلی به جلوهٔ ولایت شد حضرت ابراهیم در آنجا. درست. اوامر امتحانیه ما نداریم اصلاً امر دومش به آن چیزی است که در خارج هم تحقق پیدا بکند که آن به‌اصطلاح دربارهٔ سیدالشهدا شد. به‌قول خواجه [حافظ] می‌فرماید: «مرید پیر مُغانم ز من مرنج ای شیخ چرا که وعده تو کردی و او به‌جا آورد»

خب این مسئله مسئلهٔ مهمی است که ما باید به این مسئله توجه کنیم. پس مقصود از عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام در سر و سینه‌زدن نیست. مقصود از عزاداری این است که انسان خود را در آن حریم قرار بدهد بِاَیّ نحوٍ کان هر چه می‌خواهد باشد. به صلاحش باشد یا بر ضررش باشد.

خودش را حساب خودش را با امام حسین باید تسویه کند. ما باید حسابمان را اول محرّم با امام حسین باید حسابمان را صاف کنیم بعد عزاداری کنیم. برای چه کسی می‌خواهیم عزاداری کنیم؟

برای چه می‌خواهیم عزاداری کنیم؟ چرا می‌خواهیم این مجالس را به‌پا کنیم؟

مرحوم آقا صبح از منزل بلند می‌شدند احمدیه می‌رفتند مسجد قائم برای این دهه و اقامهٔ مجالس عزاداری. و خودشان هم می‌فرمودند: که ای‌کاش اگر می‌شد یک موقعیتی پیش می‌آمد دنبال این هم بودند که با عزاداری مسجد و اینها روز تاسوعا و عاشورا خودشان هم حرکت می‌کردند. می‌گفتند: چقدر خوب بود که ما هم در جلوی دسته حرکت می‌کردیم و می‌رفتیم. منتها دیگر این فرصت پیش نیامد. دیگر برایشان و اینها پیش نیامد. ولی راست می‌گفتند.

یعنی عزاداری امام حسین را حقیقت امر می‌دانستند، به آن اصالت می‌دادند نه اینکه ثواب ببرند، نه اینکه هیئت بازی باشد! نه اینکه بالاخره یک مجلسی باشد نه اینکه به بوتهٔ نسیان سپرده نشود. نه، این اصالت می‌دادند به این مسئله یعنی بدون این هیچ! این مسئله باید باشد. این توسّل به سیدالشهدا باید باشد. برای سالک باید توسّل به

سیدالشهدا باشد. نباشد فایده‌ای ندارد. قدم از قدم برنمی‌دارد. باید با نیرو و نفْس سیدالشهدا سالک حرکت بکند. باید خودش را در تحت آن حریم قرار بدهد. و در تحت آن حریم قراردادن هم شوخی برنمی‌دارد امام حسین! امام حسین غیرت دارد.

امام حسین را کسی نمی‌تواند به بازی بگیرد. نمی‌توانیم ما بگوییم که از این صرف نظر کن از آن صرف نظر کن. حضرت می‌گوید: نه آقا جان! یا بیا، اگر می‌آیی درست بیا. نه اینکه من ردت می‌کنم. ده درصد بیایی، من همان ده درصد را به تو می دهم ولی ضرر کردی خودت ضرر کردی.

حالا که من صددرصد می‌دهم تو چرا ۹۰ درصد می‌خواهی؟ تو چرا ۸۰ درصد می‌خواهی؟ تو چرا برای خودت باقی می‌گذاری؟ حالا من دارم بار عام داده‌ام؛ دریا دریا دارم پخش می‌کنم آن وقت تو یک لیوان برداشتی آوردی یک لیوان بده!

حضرت می‌گویند: من دریا دریا دارم خالی می‌کنم. ما این‌طوری هستیم. تو یک لیوان برداشتی آوردی یک استکان هم به ما بدهید! یک لیوان هم به ما بدهید! خب خیلی واقعاً حیف است که انسان این

مسائل را این واقعیات را که برایش گفته‌اند و حقایقی را که برایش گفته‌اند اینها را مدنظر قرار ندهد. لذا مرحوم آقا [علامهٔ طهرانی] ایشان به مسئلهٔ تبلیغ در ایام محرّم خیلی به‌خصوص ایام محرّم صفر هم همین‌طور منتها خب بیشتر دههٔ محرّم حتی به ما می‌فرمودند: در دههٔ محرّم حتی درس ندهید. مطالعات درسی هم نکنید. مطالعاتتان مطالعات تاریخی باشد مقتل باشد، زندگانی سیدالشهدا باشد. یعنی حتی می‌خواستند فکر و ذهن حتی در این ایام بیشتر توجه به این نکته داشته باشد بیشتر بیاید در این مسئله.

نسبت به تبلیغ خیلی ایشان اهتمام داشتند و لازم می‌دانستند تبلیغ را در این ایام تبلیغ در روشنگری افراد نسبت به مکتب اهل‌بیت، به دور از سایر جوانب و به دور از زر و زیورایی که بسته شده همان مکتب اهل‌بیت و همان شعارهای مکتب و مبانی مکتب و عقائدی که بر آن عقائد این مکتب جان رفت. امام صادق این مبانی را بیان کرد. امام باقر بیان کرد. ائمه آمدند و اینها را برای افراد آمدند بیان کنند

و روشن کردند و بردند افراد را در آن مسیر در آن راه صحیح و در راه واقع به دور از این انحرافات به چپ به راست به دور و نزدیک توجهات به سایر مسائل دیگر و به جهات دیگر ولو اینکه جهات دیگر جهاتی باشد که ظاهر مستحسنی داشته باشد.

چون خدا برای هر عقیده‌ای و برای هر مکتبی افرادی را خلق کرده است و گرایش‌هایی به وجود آمده. به یک شخص شما بخواهید یک مطلب حق را هر چه بگویید نمی‌فهمد و زیر بار نمی‌رود. طور دیگری راه را می‌رود و به قسم دیگری مسیر را می‌پیماید و حرکت می‌کند. ولی آنچه که بر عهدهٔ افراد به‌عنوان میراث ماندنی است از بزرگان رسیده است همان رعایت موازین و اختیار مطالب و اختیار آن مسائل واقعی و حقیقی تشیّع و ولایت برای افراد و روشنگری آنهاست. این مسئله بسیار مورد توجه بوده روی آن خیلی تکیه می‌کردند.

و امیدواریم که ان‌شاءاللَـه خداوند هم ما را موفق کند بر اینکه بر همان کیفیت و بر همان مسیر هم ما حرکت کنیم و بر آن منهاج جلو برویم که قطعاً در این صورت مشمول عنایت و لطف صاحب مقام

ولایت ان‌شاءاللَـه خواهیم بود.

اللَهمّ صل عَلیٰ محمّد و آل محمّد